مصائب ترجمه

مهدی افشار

آسیاب آبی/ آسیاب بادی

بعد از سال‌ها که این قلم درگیر ترجمه متون مختلف بود، به درخواست دوستی، پذیرفت رمانی تألیفی - نه مترجَم؟- را قبل از آن‌که برای چاپ ارسال شود با دید ویرایشی بخواند و اگر نظری اصلاحی دارد، قلمی کند تا آن اصلاحات اعمال شود. بدیهی است وقتی پای ویرایش به میان می‌آید، ویراستار با حساسیت و تامل بیش‌تری ناگزیر است واژه واژه متن را بخواند و واژه‌های نادرست را اصلاح کند.

درخواست نویسنده رمان آن بود که اثر آفرینشی او از دو منظر ادبی و تکنیکی نگریسته شود و نیز اگر در رمان ضعف و نُکتی مشاهده شد، آن را نیز متذکر شود که این درخواست نیز پذیرفته شد، با این پیش‌آگهی که ویراستار، رمان را از دید یک خواننده می‌خواند وگرنه مطالعه فنی رمان از نظر راوی، زمان، مکان و آن‌چه در رمان setting خوانده می‌شود و زاویه دید و ده‌ها نکته دیگر، کار این قلم نیست، اگرچه در صورت مشاهده مشکلی، متذکر خواهد شد.

با شروع به خواندن رمان، انبوهی از واژگان نادرست اصلاح شد که پیش از این نیز آن نادرستی‌ها پیوسته در جراید و متون انتشاریافته بالاخص رمان مشاهده می‌شد، اما از آن‌جا که تعهدی برای اصلاح آنها نمی‌داشتم، همین که مطلب قابل فهم می‌شد، نادیده گرفته می‌شد و اکنون که در مقام ویراستار نشسته بودم، دیگر موضعم با یک خواننده فرق می‌کرد.

پیشنهاد اصلاح این نادرستی‌های کلامی، نه از آن باب است که خواسته‌ام ملانقطی باشم و به‌اصطلاح pedant و فضل‌فروشی کنم که باور دارم وجود این‌گونه واژه‌های نادرست نزد ادیبان و صاحب‌نظران، پایگاه نویسنده را فرومی‌کشد، تا آن‌جا که چه‌بسا خواننده اهل نظر، اثر را در نیمه راه مطالعه به کناری بگذارد و زیر لب به آسیب‌زنندگان ادب فارسی دعایی از جنس نفرین کند.

این نکته را نیز باید یادآور شوم که پیشنهادهای اصلاحی چندی در متن آن قصه‌نویس از نظر وصل و فصل کلمات و نیز نشانه‌گذاری‌ها، عرضه شد که ابتدا با خوشنودی و سپس با بحثی از نوع مجادله پایان پذیرفت.

بدیهی است شیوه ضبط کلمات، دارای منطقی است یا دارای پشتوانه تاریخی است و نمی‌توان بنا بر سلیقه صورت ضبط کلمه‌یی را تغییر داد، مگر با تکیه بر دو اصل، یکی منطق و دیگری آنکه اهل فضلی چون سعدی که متر و معیار زبان فارسی است، آن واژه را بدان‌گونه نگاشته باشد، هرچند در مورد این دومی چه‌بسا نسخه‌برداران به سلیقه خود در نگارش اعمال سلیقه‌های نابه‌جا کرده‌اند.

آن‌چه در ذیل آمده، مواردی است که از هشتاد صفحه نخست آن رمان استخراج شده و طبعا اگر در ادامه ویرایش متن نکات تازه‌یی مشاهده شود، استخراج و در مقاله‌یی جداگانه آورده خواهد شد.

۱. خوشنود

تقریبا همه نویسندگان و اهل قلم واژه «خوشنود» را به صورت «خشنود» ضبط می‌کنند، باید از آنان پرسید آیا واژه «خوش» وقتی پسوند «نود» را می‌پذیرد باید «واو» آن حذف شود؟ آیا می‌توان در صورت این واژه در حالت ترکیب، تغییری ایجاد کرد و برای مثال نوشت «خش‌چهره»، «خش‌هیکل»! به‌همین‌روی در مقدمه همین مقال نیز واژه «خوشنود» به شیوه درست آن ضبط شده.

۲. تعداد و مقدار

بسیاری از نویسندگان جوان ما توجه ندارند که «تعداد» در مورد اقلام و افرادی به کار می‌رود که قابل شمارش هستند: «تعداد دویست حلقه چاه»، «تعداد دویست میز یا صندلی» و «مقدار» برای اقلامی به کار می‌رود که قابل توزین هستند: «به مقدار دو مثقال زعفران»، «به مقدار هزار تن آهن».

۳. ارک و ارگ

بدیهی است واژه درست «ارگ» است و همان‌طور که مرحوم معین ضبط کرده به معنای دژی کوچک در میانه دژ بزرگ‌تری است.

۴. پرهیزکار و پرهیزگار

واژه درست، پرهیزگار است که «گار» صورت دیگری از «گر» است چنان‌که در کارگر، رفتگر و سوداگر دیده می‌شود و کسی که پرهیز می‌کند، کارش پرهیز نیست که «پرهیزکار» خوانده شود، بلکه عملش پرهیز است. به همین سیاق می‌توان خدمتگار را نیز قیاس کرد.

۵. شصت و شست

«ص» از حروف خاص عربی است و در هر کلمه‌یی که مشاهده شود، آن کلمه قطعا فارسی نیست و به احتمال قوی عربی است و می‌دانیم عدد «شست» فارسی است و نباید با «ص» عربی به صورت «شصت» نوشته شود، مگر آن‌که به صورت نادرست ضبط شود. واژه «شست» در ادب فارسی در سه معنا به کار رفته، یکی همین عدد معروف است که بعد از پنجاه‌ونه و قبل از شست‌ویک می‌آید؛ دوم به معنای انگشت بزرگ‌تر دست انسان است که قدرت حرکتی بیش‌تری دارد و سوم، معنای دورتر آن، تور ماهیگیری است، چنان‌که سعدی -روانش شاد- در خصوص انگشت شست می‌نویسد:

اگر تو سرو خرامان ز پای ننشستی
چه فتنه‌ها که بخیزد میان اهل نشست
برادران و بزرگان نصیحتم مکنید
که اختیار من از دست رفت و تیر از شست

و در مورد شست به معنای تور ماهیگیری، سعدی می‌فرماید:

دیر آمدی ای نگار سرمست
زودت ندهیم دامن از دست
بر آتش عشقت آب تدبیر
چندان که زدیم باز ننشست
از روی تو سر نمی‌توان تافت
وز روی تو در نمی‌توان بست
از پیش تو راه رفتنم نیست
چون ماهی اوفتاده در شست

و این‌چنین است عدد «سد» که همان ۱۰۰ اراده می‌شود زیرا سد واژه فارسی است و بهترین دلیل آن است که همان کسانی که عدد سد را با «ص» می‌نویسند، وقتی به واژه «سده» می‌رسند آن را به شیوه‌یی صحیح ضبط می‌کنند.

۶. به خاطر

این عبارت در واقع مفهوم کوتاه‌شده «برای خوشنودی خاطر» کسی است که به‌نادرست در مفهوم «به سبب» و «به علت» به کار می‌رود، ریشه این اشتباه در ترجمه شتابزده مترجمان از عبارت for the sake of است که sake در این expression به معنای «خاطر» نیز است، به همین روی اگر در معنای عبارت «به خاطر حوادث تلخی که رخ داد» دقت شود، چنین دریافته می‌شود: «برای رضایت‌خاطر حوادثی که رخ داد» بنابراین بهتر آن است به جای «به خاطر» از عبارت «به سبب» و «به علت» استفاده شود.

۷. مهمان و میهمان

در زبان فارسی «مه» به کسر اول، به معنای بزرگ است که در برابر «که» به کسر اول قرار می‌گیرد و از آن‌جا که ایرانیان مهمان را بزرگ می‌داشته‌اند، واژه «مه» در ترکیب با پسوند «مان» در معنای شباهت، به معنای کسی است که دارای اهمیت است و واژه «میه» همان‌گونه که در واژه اورمیه (انشاءالله این دریاچه از دست نرود) دیده می‌شود، به معنای آب طلا است.

۸. احترام‌گذاردن و احترام گزاردن

«گذاردن» به معنای قراردادن و وضع‌کردن است چنان‌که می‌گوییم: کتابش را روی میز گذارد اما «گزاردن» به معنای به‌جای‌آوردن و اداکردن است، چنان‌که می‌گوییم «نماز گزاردن» و «خواب‌گزار» به معنای معبر خواب یا کسی که خواب را گزارش می‌کند، به همین قیاس نمی‌توان نوشت: احترام گذاشتن. آخر «احترام» را چه‌گونه و در کجا می‌توان گذاشت؟ به‌همین‌روی باید نوشت «احترام گزاشت».

۹. آینه / آیینه

بسیاری از تصرفات در کلمات ناشی از کاربرد کلمه در شعر است، زیرا شاعر برای حفظ وزن شعر گاه ناچار می‌شود حرفی از کلمه‌یی را حذف کند تا از حشو - آن هم حشو قبیح- بپرهیزد، چنان‌که می‌گوید:

آینه چون روی تو بنمود راست
خود شکن، آیینه شکستن خطاست

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، شاعر در این یک بیت از واژه «آینه» و «آیینه»، هر دو بهره گرفته، طبعا آیینه منسوب به آیین است چنان‌که در جشن‌ها و آیین‌ها، آیینه‌بندان می‌کرده‌اند و صورت درست آن همان «آیینه» است نه آینه.

۱۰. اسباب‌کشی / اثاث‌کشی

نمی‌دانم چرا مردم وقتی نقل‌مکان می‌کنند، اسباب را که جمع «سبب» است این‌سو و آن‌سو می‌کشند؟ مگر می‌شود «سبب‌ها» را حمل کرد؟ طبعا باید «اثاثه» خانه را حمل کرد و «اثاثه» جمع «اثاث» است.

۱۱. سؤال بپرسم

یکی از عبارات دردناک، «سؤال پرسیدن» است، این ترکیب نادرست که بسیار باب شده، ناشی از ستمی است که مترجمان شتاب‌زده وارد زبان فارسی کرده‌اند و رادیو و تلویزیون خودمان نیز به جهت ترسی که از فعل معین «کردن» دارد، این عبارت نادرست را رواج داده است، به‌طوری‌که پیوسته گفته می‌شود: «می‌توانم یک سؤال بپرسم؟» که ترجمه may I ask you a question? است حال آنکه باید گفته شود: «می‌توانم یک سؤال بکنم؟» یا «می‌توانم یک سؤال طرح کنم؟» برای رفع این ابهام، کافی است به جای «سؤال»، واژه «پرسش» را بگذارید و ببینید چه‌قدر مسخره می‌شود: «می‌توانم یک پرسش بپرسم؟»

۱۲. موقع / هنگام

کاری ندارم «موقع» کلمه‌یی عربی و «هنگام» کلمه‌یی فارسی است، این قلم حساسیتی در کاربرد واژگان ناب و سره فارسی ندارد ولی کلمه «موقع» که مصدری میمی به معنای زمان و مکان وقوع حادثه است، با «هنگام» که به معنای زمان در معنای عام کلمه است، تفاوت می‌کند و نمی‌توان گفت «موقع ظهر» چراکه در ظهرشدن صبح، اتفاقی واقع نشده؛ به‌همین‌روی باید گفت: «هنگام ظهر».

۱۳. توفان / طوفان

واژه «طوفان» یا «توفان» برگرفته از واژه typhoon چینی است که به صورت taifung به معنای تندباد به کار می‌رود و طبعا ضرورت ندارد از صورت عربی واژه‌های خارجی غیرعربی که از طریق زبان عربی وارد زبان فارسی شده، بهره گرفته شود، می‌توان واژه چینی «طوفان» را به صورت «توفان» به کار برد، چنان‌که واژه «توفنده» را با همین صورت می‌نویسیم.

۱۴. آسیاب آبی / آسیاب بادی

واژه آسیاب از دو کلمه «آس» به معنای خردکردن و ریزریزکردن یا به پودر تبدیل‌کردن به علاوه آب است؛ چنان‌که می‌گوییم «دست‌آس» یعنی آسیاکردن با دست و آسیاب به معنای آسیایی است که با آب کار می‌کند و آسیا معنای عام آن است. بنابراین «آسیاب بادی» به‌کلی غلط است و باید آسیای بادی ذکر شود و به‌کاربردن عبارت «آسیاب آبی» تکرار مکررات است.

۱۵. ساخت

فعل «ساخت» گاه کاربرد فعل معین پیدا می‌کند اما در این کاربرد نیز معنای آن گم نمی‌شود و همان معنای سازندگی را دارد، اما گاه مشاهده می‌شود که این فعل معین در جایی نادرست به کار می‌رود. برای مثال گفته می‌شود: «بمباران، شهر را ویران ساخت». نمی‌دانم در این ترکیب، ویران‌کردن با ساختن چه نسبتی دارد؟

سودای آن ندارم همه واژگان نادرستی را که از رمان آن دوست عزیز استخراج کرده‌ام، در همین یک مقال ذکر کنم که سخن به درازا می‌کشد، اما بنا دارم در مقاله دیگر، این قصه بلند را پی گیرم.

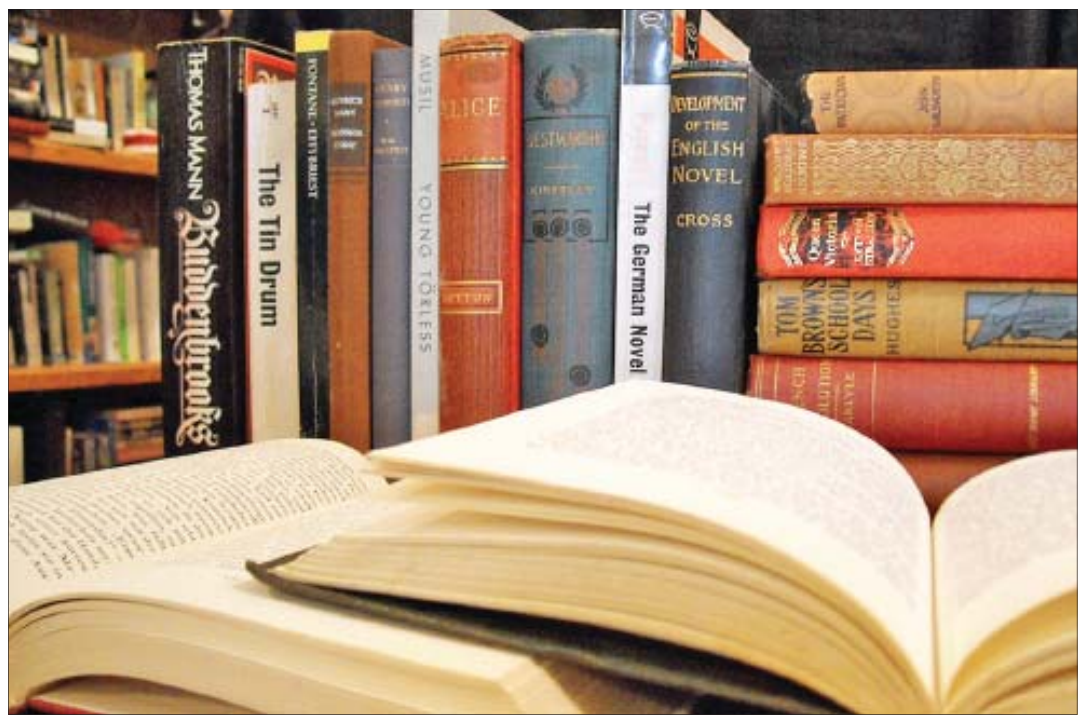

پرسه

کسی به تهامی نامه نمی‌نویسد

سعید برآبادی

کسی به تهامی نامه نمی‌نویسد. اصلا کسی او را نمی‌شناسد؛ مگر آنهایی که سودای جمع‌کردن عکس‌های تاریخی دارند یا عشق‌شان کشیده بروند دنبال پیداکردن یک عکس تاریخی خاص از اجداد و محله قدیمی‌شان؛ اما به هر دلیلی که دنبال تهامی باشند، پیداکردنش ساده است.

با وسیله‌ای خود را می‌رسانند میدان بهارستان، چند قدمی بالا می‌روند و روبه‌روی درِ مجلس، ویترین مغازه‌ای میخکوب‌شان می‌کند؛ مغازه پر است از عکس‌های سیاه و سفید؛ پر است از نگاتیوهایی که زندگی شاهان و خیابان‌های تاریخی ایران را نشان می‌دهد؛ پر از زندگی به سبکِ قاجار و مردم بیچاره‌ای که پشت سرِ ناصرالدین‌شاه صف کشیده‌اند؛ از زن و مرد، پیر و جوان و همه سیبیلو.

تهامی با انبری در دست و ذره‌بینی بر چشم، سر در لاک خودش کرده و حواسش به شلوغی بهارستان نیست.

مغازه و این شغل را از پدرش که یکی از اولین عکاسان ایران بود، به ارث برده و عادت دارد به این همه رفت‌وآمد و بی‌توجهی.

داخل مغازه بوی ماده ظهور عکس می‌آید، بوی آمونیاک و گذشته، بوی ورق‌های چرک‌مرده کتاب و آلبوم‌های عکس خانوادگی. در عکاسی تهامی، همه اینها یک طرف، آرشیوها طرف دیگر؛ مجموعه سکه‌ها، تمبرها و اسکناس‌ها.

تهامی عاشق گذشته است و این گذشته او را مانند رودخانه‌ای در خود فروبرده است. حتی همسایگان مغازه‌اش، جز در اضطرار و مسائل مهم، خبری از او نمی‌گیرند.

دوستانش، یادی از او نمی‌کنند مگر به خاطر یافتن یک عکس. گاهی یکی از مخاطبان ده‌ها جلد کتابی که در حوزه تاریخ نوشته، به او زنگ می‌زند و نشانی شخصیتی را در یکی از این عکس‌ها می‌دهد؛ تهامی ذره‌بین به دست، احتمالات را بررسی می‌کند و یکی دیگر از گم‌شده‌های تاریخ را برای نسل‌های بعد پیدا می‌کند؛ فقط همین.

مغازه‌اش سوت‌وکور است و خودش طالب این سکوت. غرق در نوشتن، تحقیق و عشق‌بازی با نگاتیوهای سالخورده، سالخوردگی‌اش را می‌گذراند.

کسی به او نامه نمی‌نویسد، حتی الان که دیگر نیست و روی کرکره مغازه‌اش، آگهی فوتش را نصب کرده‌اند.

عکس آگهی تسلیت را چند سال پیش گرفته است. ربطی به آن عکس‌های تاریخی که سال‌ها با آنها زندگی کرد، ندارد؛ شاید اگر خودش بود، ترجیح می‌داد به‌جای این عکس، یکی از عکس‌های تاریخی دلخواهش را چاپ کنند!

شاید اگر بود، امروز بیشتر از هرچیز دیگری، نگران آن آرشیو بزرگ عکس و تمبر و سکه بود که در دست دزدان نیفتد یا جایی گم‌وگور نشود.

آنهایی که تهامی را از نزدیک دیده‌اند، می‌دانند او همیشه نگران ازدست‌دادن گذشته بود.

نگاه

نگاهی به برنامه معرفت شبکه چهار

سید حجت مهدوی سعیدی

دوستی دارم که البته چون دیگران به علت مشکلات کمرشکن زندگی در کاروبار خویش چنان و چندان، اهل تفکرات و تأملات فلسفی نبوده و نیست! ولی مع‌الوصف بی‌استثنا، فارغ از چرخش و گردش روزمره وخوش‌دلی‌های مرسوم روزگار به‌جای حضور در دشت و دمن، عصر هرجمعه‌ای، متمرکز و مصممانه، خلوتی می‌نماید و با اشتیاق هرچه تمام‌تر، پای برنامه نسبتا پربیننده تلویزیونی «معرفت» می‌نشیند و با وجود بضاعت مزجات، به‌زعم و سهم خود از این شبه‌گفت‌وگوهای کلیشه‌ای، محظوظ و مشعوف می‌شود! ایشان خود چند بار با من در میان نهاده است که آرزو دارد در این دنیای فانی، این امکان برای او فراهم شود که سریال و دوره‌های برنامه معرفت را تماما و دقیقا ثبت و ضبط کند تا در نهایت در یک پکیج و بسته‌بندی شکیل به عنوان کادوی ذی‌قیمت آن را در اختیار تنها نوه عزیزاش قرار دهد! البته مراد حقیر در این یادداشت تخفیف شخصیت و تنزیل کار گردانگان ساعی این برنامه نیست که اجرکم عندالله! بلکه بحث بر سر این نکته است که تا کی و چند سال این نوع از مونولوگ‌ها و تک‌صدایی‌ها باید در برنامه معرفت بر آشوب معرفت تکرار مکررات شود!؟ اتفاقا اینجا به رسم حق‌شناسی نباید و نشاید این واقعیت را نهفته و ناگفته گذاشت که جناب استاد دکتر دینانی در دو مقطع تحصیلات عالی دانشگاهی، استاد حقیر در فلسفه بوده است و بنده هم به این لحاظ و هم به لحاظ توشه‌گیری از پاره‌ای از مفاهیم و مدلولات فلسفه اسلامی! از بیان و بنان معظم‌له، بهره برده و تمتعی جسته‌ام، که البته در جای خود امر ارزنده و سپاس‌آوری است، اما و هزار اما، گفته‌ام این سخن و بار دگر می‌گویم، چنان‌که به قدر طاقت خویش در سیر مطالعاتی خود از فیلسوفان بزرگ جهان اندوخته و آموخته‌ام، مقام تفکر، مقام بردگی فکری سرسپردگی ذهنی نیست! و چنین کنش و رفتاری نه‌تنها زیبنده و بایسته نیست، بلکه درصورت تداوم و انتشار، این کاری بس ویرانگر است که اهالی فلسفه، به‌جای نقد و کریتیکال اندیشه سرمستانه با آن عقد اخوت ببندند! اصولا، فکر در مقام «امر منفی» در مقام«چیزی» که اساسش به قول جناب هگل در «نفی‌کردن» استقرار دارد یا به گفته جناب گوته در فاوست «در مقام آن روحی که همه‌چیز را نفی می‌کند» ظهور و بروز می‌کند! استقرار و استحکام تفکر با پرستش افراد هم‌افق نیست! بلکه با آن تنافر و تخالف جدی دارد. اهمیت و اصالت هر تفکر بالذات با پرسش‌های جدی و چالش‌انگیز مقارن و ملازم است تا جایی‌که این‌جانب بر حسب فکرت و تجربت محدود خود دریافته‌ام، همه مساعی و متاعب فیلسوفان معاصر در جلسات، مناظرات و کنفرانس‌های دنیا، در درجه اول مصروف و معطوف این نکته است که عاملان و متعاطیان چنین پروژه‌هایی سمینارها و سمپوزیم‌ها، بیایند و گفتار متفکران پیشین را به رسم تکریم و احترام، با رویکرد و رهیافتی منصفانه و عالمانه، نقد و نقض کنند، اما با کمال تأسف اینجا و اکنون سال‌ها در برنامه نادر و نسبتا مغشوشی همچون «معرفت» در صدد آنیم که یک‌نواخت و تقلیدوار، حرف گذشتگان و درگذشتگان خود را با انواع بزک و اصناف حیل و با کلی تحسین و تقدیس بی‌وجه، پژواک داده و مرتب تأیید و تصویب کنیم، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟ کاش! به‌جای برنامه کسل‌کننده معرفت و این قبیل از مرشد و بچه‌مرشدبازی‌ها که دیرگاهی است آن را در رسانه‌ها، با آب‌وتاب راه انداخته‌ایم، فیلسوفان دگراندیشی مانند: مراد فرهادپور، جواد طباطبایی، بابک احمدی، ملکیان، زارع و... را در نقطه مقابل جناب دکتر دینانی، می‌نشاندیم تا به‌جای قصه سرودن، چند کلمه حرف حساب می‌شنیدیم و از این رهگذر حداقل در این برهوت بی‌فکری حادث‌شده در بین ما، اندکی تعاطی و تضارب آرا و هکذا دیالوگی واقعی در تراز و تماس جهان اندیشه‌ها واقع شود! و با تخاطب و مخاطبه راستین نوعی از نخبگی و فرهیختگی به معنای واقعی کلمه، در سامان بی‌سامان ذهنیت مغشوش و به تبع هویت مخدوش ما شکل می‌گرفت! بسیار دیده و شنیده‌ایم که در چنین شوهای تلویزیونی! حرف‌های عجیب‌وغریب زده می شود و چگونه بی‌پرده و بی‌پروا فیلسوفان بزرگ و درجه اول دنیا مانند: هگل، هوسرل، نیچه، ماکیاولی، راسل، ویتگنشتاین و فلسفه‌های قدرتمند مانند: اگزیستانسیالیست، فنومنولوژی، تحلیل زبانی، مکتب فرانکفورت و... با بیانات سترون و عاری از دلالت منطقی به مذبح و مسلخ می‌روند و به ضعیف‌ترین وجه و وضع ممکن، مورد مسخ واقع می شوند! چه خوب است و اساسا چه خوب می شد این اشخاص گرامی از پی این سال‌ها که افادات و افاضات‌شان روی آنتن شبکه چهار تلویزیون مواج و منتشر است! به جای دعوی همه‌چیزدانی و راه‌انداختن قیل‌وقال‌های آشفته و فاقد مأخذ! می‌آمدند و اعترافی اشراف نداشتن خود در ارتباط با فلسفه‌های متقدم و متأخر غرب می‌کردند و در همان آموزه‌ها و بصیرت‌های کم‌شمار صدرایی متوقف می‌گشتند و تا این حد به ساده‌سازی نهان و آشکار آموزه‌های گران‌سنگ فلسفه جهان غرب نمی‌پرداختند تا ناظران فهیم و نکته‌سنج این برنامه، با تأسف روزافزون احیانا هر بار شاهد پاره‌ای از نعل بازگونه‌زدن‌ها، در مباحث بلند اندیشه و تفکر نمی‌شدند ! دیرگاهی است که زیر این آسمان لاجوردین، بس در عجبم که آیا این حضرات معرفت پیشه! تاکنون به آیت شریف قرآنی، ولاتقف لیس لک به العلم، نظر نیفکنده‌اند!؟ اگر افکنده‌اند، پس چرا و چگونه در ایستارها و ایستگاه‌هایی از معرفت و اندیشه داد سخن فرامی‌دهند که خود هیچ تسلط و تضلعی در آن نداشته و ندارند!؟

تا آنجا که بنده در طول این سال‌های سپری‌شده، رصد کرده و دنبال کرده‌ام، در مواضعی از برنامه معرفت برآشوب معرفت، گاه شاهد نشر ایده‌های کهنه، نادرست و حتی بعضا زیان‌آور بوده‌ایم!

تدارک لحظه‌به‌لحظه هر برنامه‌ای در شبکه‌های صداوسیما با بیت‌المال مردم صورت می‌گیرد! و در کنار آن‌وقت گران‌مایه مردمی سپری می‌شود! اما با چنین اوضاع و اوصافی تاکنون متأسفانه جز یک و دو نقد کوتاه و موجز که ارتجالا پیش از این نگارش که خود آن را به تحریر در آورده‌ام، نقد قابل توجه دیگری بنده در جای دیگر نسبت به مقولات و فقرات این نشست رسانه‌ای ندیده و نشنیده‌ام! واقعا جای تألم و تأثر بسیار دارد که آدمی امروز برنامه‌های تلویزیونی سطح بالایی همچون مباحثه فیلسوف نامدار بریان مکی با فیلسوفان معاصر دنیا و نظایر آن را در شبکه‌های جهانی می‌نگرد و نیک در می‌یابد که آنان چگونه فیلسوفانه با دیالوگ‌های پویا و چندصدایی‌های متدیک (در حد و ظرفیت غنی و جذاب خود) به مرزهای دانش، مدد شایان می‌رسانند!

سرمایه‌گذاری با صدای بلند کتاب‌خوانی

وحید شامخی
مشاور مدیریت استراتژیک

دوستی نقل می‌کرد که سفری به سیستان و بلوچستان داشته است. در طول سفر به روستایی رفته و با جوانی دانشجو در آنجا صحبت می‌کند. می‌گفت متعجب شدم وقتی جوان دانشجو گفت بچه همین روستا هستم و خودش، خواهر و برادر دیگرش، همه تحصیلات دانشگاهی دارند! چنین خانواده‌ای تحصیل‌کرده، در آن روستا و با آن امکانات، خیلی عجیب است. از جوان پرسیدم چطور همه شما دانشگاه رفته‌اید و تحصیلات خوب و...؟ گفت کوچک که بودیم، پدرم که به خانه می‌آمد، به مادرم می‌گفت، خانم آن کتاب مرا بیاور! روزی دو ساعت کتاب می‌خواند و ما هم که با تعجب این رفتار هر روز پدرمان را می‌دیدیم، دوست داشتیم کتاب بخوانیم و باسواد شویم. گفت بزرگ‌تر که شدم و خواندن یاد گرفتم، یک روز فهمیدم خیلی وقت‌ها پدرم کتاب را برعکس دست می‌گرفت! او اصلا سواد خواندن نداشت! اما دوست داشت که ما کتاب‌خوان شویم! دوست داشت باسواد شویم! آمار خیلی دقیق و جدیدی درباره سرانه مطالعه در کشورهای مختلف دنیا وجود ندارد اما براساس آماری که یک شرکت مطالعات بازار آلمانی چند سالی است منتشر کرده، هندی‌ها با بیش از ۱۰ ساعت مطالعه در هفته، در میان کشورهای دنیا بیشترین میزان مطالعه را دارند! بله، هندی‌ها! شاید همین موضوع باعث شده یکی از بزرگ‌ترین ناشران کودک دنیا، به‌نام اسکولستیک (Scholastic)، در پاییز ۲۰۱۵ تحقیقی روی بچه‌های شش تا ۱۷ساله هندی و بحث مطالعه در آنجا انجام دهد که نتایج بسیار جالب و آموزنده‌ای دارد. براساس این مطالعه، بیش از ۷۵ درصد بچه‌ها کتاب‌های خنده‌دار را نسبت به کتاب‌های دیگر ترجیح می‌دهند. همچنین بیش از ۸۰ درصد بچه‌ها، کتاب‌خواندن به‌عنوان سرگرمی و شادی را ترجیح می‌دهند (نه به‌صورت جدی، دستوری و با موضوعات جدی!). نکات جالب دیگری هم به‌دست آمده است که می‌توانیم از آنها بهره ببریم. مثلا برای بچه‌ها با صدای بلند در خانه کتاب بخوانیم. این‌گونه، بچه‌ها احساس می‌کنند که والدین، وقت ویژه‌ای به آنها اختصاص داده‌اند و عاشق همین مورد توجه قرارگرفتن هستند. یا اینکه بچه‌ها دوست دارند خودشان کتاب را انتخاب کنند (ممکن است شما گزینه‌هایی برای انتخابشان طرح کنید)، اما دوست دارند خودشان تصمیم نهایی را بگیرند. پس نباید اصرار کنیم که حتما فلان کتاب را بخوان یا فلان کتاب را نخوان! یا مطالعاتی دیگری که در کشورهای توسعه‌یافته انجام شده، حاکی از آن است که اگر می‌خواهیم بچه‌هایمان، نسل آینده‌مان، آینده‌سازان کشورمان، بیشتر از ما کتاب بخوانند، بهتر است به‌صورت منظم برای بچه‌ها کتاب بخوانیم. مثلا روزی نیم‌ساعت و در ساعتی مشخص! در لابه‌لای خواندن کتاب از بچه‌ها سؤال کنیم (این کار هم باعث می‌شود آنها با کتاب ارتباط برقرار کنند و هم در درک آنها از مفاهیم، بسیار سودمند است). دسترسی به کتاب را برای آنها ساده کنیم (مثلا در خانه، جایی را برای کتاب‌های آنها اختصاص دهیم یا در جاهای مختلف خانه، تعدادی کتاب قرار دهیم تا جلوی چشمشان باشد). خودمان الگوی خوبی برای کتاب‌خواندن آنها باشیم. اگر هیچ‌وقت خودمان کتاب نمی‌خوانیم و به آنها اصرار کنیم که تو کتاب بخوان، بعید است نتیجه دهد! داستان پدر مهربان و فوق‌العاده سیستانی را به یاد داشته باشیم! درصورت‌امکان بچه‌ها را گهگاه به کتابخانه ببریم. بگذاریم با فضای کتابخانه‌های عمومی و افراد کتاب‌خوان آشنا شوند. از حدود پنج‌سالگی، موضوعات مختلف کتاب را برایشان جدا کنیم؛ چراکه کم‌کم قابلیت تشخیص و تمایز دارند. همین دیدن موضوعات متفاوت برایشان مفید است. جالب است که براساس تحقیقات آکادمی اطفال آمریکا، کتاب‌خواندن با صدای بلند برای بچه‌ها و صحبت‌کردن درباره تصاویر کتاب، درصورتی‌که متناسب با سن کودک باشد، مهارت‌های زبانی، سوادآموزی و ارتباط با والدین را بهبود شایان‌توجهی می‌بخشد. حتی برای اولین‌بار شواهدی به‌دست آمده است که نشان می‌دهد کتاب‌خواندن با صدای بلند برای بچه‌ها، می‌تواند در رشد بیولوژیک مغز بچه‌ها مؤثر باشد؛ یعنی رشد مغزی بهتری داشته باشند. اما همه خوب می‌دانیم که وضعیت کتاب‌خوانی و مطالعه در کشورمان چنگی به دل نمی‌زند. اینکه باید به فکر خودمان باشیم و بیشتر کتاب بخوانیم کاملا روشن است و ان‌شاءالله در حال بهبود! اما بهتر است اگر کاری از دستمان برمی‌آید، برای نسل بعدی‌مان هم انجام دهیم. قطعا هندی‌ها ۳۰ سال یا حتی ۲۰ سال قبل کتاب‌خوان‌ترین مردم دنیا نبودند. همین چند دهه اخیر عزم خود را جزم کرده‌اند و نتیجه‌اش را هم می‌توان مشاهده کرد. آنها هم حتما روی فرزندانشان، مدارسشان و آموزششان بسیار کار کرده‌اند. باور داشته‌اند که اگر بیشتر کتاب بخوانند، کشور بهتری خواهند داشت. ما هم کشور بهتری خواهیم داشت، اگر خودمان و فرزندانمان بیشتر کتاب بخوانیم.